رابطه ایمان و عمل صالح

تفسیر تسنیم – ج 1 – آیت الله عبدالله جوادی آملی

انسان می‌تواند به جان و درون عالم راه پیدا کند و می‌‌تواند راه انبیای الهی را ادامه بدهد، برای طی این راه، نوری لازم است و برای پیمودن این راه طمأنینه و آرامشی لازم است که هم در پرتو آن نور، انسان راه را ببیند و هم در اثر این آرامش و اطمینان از هیچ عاملی نهراسد و از هیچ عاملی بیمناک نباشد. چهار اصل از اصول قرآن کریم است که آن چهار اصل راه‌گشای کافی و کاملی است.

کلید واژه : قرآن؛ ایمان؛ عمل صالح؛ یهود؛ نصارا؛

اصل اول: آن نوری که هرگز خاموش نمی‌‌شود نور الهی دین و قرآن است، و با هیچ عاملی نمی‌‌توان آن را خاموش کرد. هم اقتضای بقا در اوست، یعنی خود هرگز خاموش نمی‌‌شود، و هم قدرت مقاومت در اوست یعنی هیچ مانعی نمی‌‌تواند آن را افسرده و خاموش کند.

اصل دوم: اگر بیگانه آتشی روشن کرد و نور ضعیفی از آن آتش پیدا شد، این نور حتماً خاموش می‌شود و خدا یقیناً این نور را خاموش خواهد کرد «فَلَمَّا أَضَاءتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللّهُ بِنُورِهِمْ» (1) نور غیرالهی برای طی این راه کافی نیست.

اصل سوم: هیچ عاملی برای جان بیدار، نمی‌‌تواند بیم و هراس بیاورد. آتشی که آتش‌افروزان روشن کرده‌اند نمی‌‌تواند وحشت و رعبی در دل انسان بیدار ایجاد کند که راهزن او باشد «کُلَّمَا أَوْقَدُواْ نَارًا لِّلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللّهُ» (2) در این آیه فرمود؛ هرگاه بیگانگان آتش جنگ را افروخته کنند، خدا خاموش می‌کند.

اصل چهارم: انسان باید تنها از تبهکاری‌های خودش بترسد. زیرا آن تبهکاری‌هاست که زمینه‌‌ی شعله‌‌ی افروخته‌‌ی غیرقابل افسردگی را فراهم می‌‌کند، و آن آتشی که هرگز خاموش نمی‌‌شود و نمی‌‌توان از آن اجتناب کرد نارالله است که در دل سرمی‌کشد و از جان شعله ایجاد می‌‌کند، «نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ الَّتِی تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ» (3) و انسان تبهکار خودش، هیزم جهنم است. هیزم جهنم هرجا باشد شعله و افروختن با اوست.

فرمود؛ قاسطین؛ یعنی آنهایی که اهل قسط (بفتح قاف) و جورند و قسط (بکسر قاف) و سهم دیگران را می‌‌برند، خود هیزم جهنم‌اند. «وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَکَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا» (4) و بیدادگران نه تنها هیزمند، بلکه آتش‌گیره‌‌ی جهنم‌اند که هم خودشان می‌سوزند و هم دیگران را می‌‌سوزانند «أُولَئِکَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ کَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ» (5) عده‌ای آتش‌گیره‌ی جهنم‌اند، هم خود در عذابند، هم دیگران را به کام عذاب فرو می‌‌برند.

راه دسترسی به این نور آن است که بدانیم این راه نه با نامگذاری‌ها و القاب و اصطلاحات موروثی و نشانه‌های محیط و امثال اینها بدست می‌‌آید، و نه با ادعا و داعیه‌های باطل و غرور و خودخواهی و خودپسندی و امثال اینها و نه با آرزوها و خیالبافی‌ها و امنیه‌های دروغین. تنها راهش ایمان به خدا و قیامت و انجام کار صالح است یعنی ایمان به مبدأ عالم، اعتقاد به قیامت و انجام دادن کار مطابق با وحی الهی، که همان اصول سه گانه‌‌ی دین، یعنی توحید، معاد و نبوت است.

در یک اصل قرآنی فرمود؛ کار با نامگذاری‌های موروثی و اصطلاح‌سازی حل نمی‌‌شود، و اسم نقشی ندارد. در اصل دیگر فرمود؛ داعیه در سرپروراندن نقشی ندارد. آرزو در دل پروراندن نقشی ندارد. کار فقط ایمان به مبدأ و معاد و انجام عمل طبق وحی الهی حل می‌‌شود.

کار با نامگذاری و تسمیه و لقب و امثال اینها حل نمی‌‌شود، هم در سوره‌‌ی مائده فرمود و هم در سوره‌‌ی بقره. در سوره‌‌ی بقره فرمود: «إِنَّ الَّذِینَ آمَنُواْ» (6) آنها که به نام مؤمن معروفند «وَالَّذِینَ هَادُواْ» (6) و آنها که نام یهودیت دارند و به نام یهودی معروفند «وَالنَّصَارَى» (6) و آنها که به نام نصاری معروفند «وَالصَّابِئینَ» (6) و آنها که به نام صابئین مشهورند، از جهت نامگذاری‌ها تفاوتی ندارند. آنچه که عامل نجات و ضامن پیروزی است اینست: «مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ» (6) کسی که معتقد به مبدأ باشد «وَالْیَوْمِ الآخِرِ» (6) و عمل صالح انجام دهد. این سه اصل در او باشد؛ اعتقاد به خدا، اعتقاد به قیامت و انجام عمل صالح. هم حسن فاعلی داشته باشد، و هم حسن فعلی.

قرآن عملی را صالح می‌‌داند که مطابق با دستور نبی و حجت آن عصر باشد. هر کاری را که دین و پیامبر آن عصر امضا کرد و از طرف خدا به وسیله‌ی وحی، کار نیک معرفی شد می‌‌شود عمل صالح. انبیای پیشین بعضی از کارها را صالح و شایسته دانستند و خاتم انبیاء (صلی الله علیه و آله و سلم) هم تصدیق کرد و آن را صالح دانست. چنین عملی هم عمل صالح است.

بعضی از امور جزئی است که در ادیان گذشته لازم بود انجام بگیرد و الان با طرز دیگر و با کمیت و کیفیت دیگری باید انجام بگیرد. چون آنچه که عوض می‌‌شود شریعت و منهاج یعنی خطوط فرعی است وگرنه «إِنَّ الدِّینَ عِندَ اللّهِ الإِسْلاَمُ» (7) خطوط کلی دین در همه ادیان الهی یکسان است. آنچه که تغییر می‌‌کند شریعت‌ها و منهاج‌ها و راههای فرعی است که بنابه دستورالعمل جدید تغییر کمی و کیفی می‌کند.

قرآن کریم در آیه‌‌ی فوق حرف «واو» را نیاورد و نفرمود: «إِنَّ الَّذِینَ آمَنُواْ وَالَّذِینَ هَادُواْ وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِینَ مَنْ آمَنَ» بعد هم ضمیری ارجاع نکرد و نفرمود: «من آمن منهم» بلکه فرمود؛ ما کاری به نام و نشان، و به اصطلاح نداریم.

انسان اگر بخواهد به سعادت برسد باید این سه اصل را خوب احیا کند. اعتقاد به مبدأ عالم، اعتقاد به قیامت و انجام کاری که وحی حاکم بر آن زمان، آن کار را صالح می‌‌داند. چون همه‌‌ی این شریعت‌ها و طریقت‌ها و منهاج‌های الهی هر کدام در عصر خاص و زمان مخصوص باید اجرا بشود. در سوره‌‌ی مائده هم همین مطلب با تفاوت مختصری بیان شده است در سوره‌‌ی بقره فرمود: «فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ وَلاَ خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلاَ هُمْ یَحْزَنُونَ» (6) ولی در سوره‌‌ی مائده فرمود: «إِنَّ الَّذِینَ آمَنُواْ وَالَّذِینَ هَادُواْ وَالصَّابِؤُونَ وَالنَّصَارَى» (8) این یک تفاوت که در آنجا نصاری را مقدم بر صابئین ذکر فرمود «مَنْ آمَنَ بِاللّهِ وَالْیَوْمِ الآخِرِ وعَمِلَ صَالِحًا فَلاَ خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلاَ هُمْ یَحْزَنُونَ» (8) و این هم تفاوتی دیگر که ذیل آیه «فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ» را ندارد.

اصل دوم اینکه؛ نه تنها نامگذاری و نشان داشتن نقشی ندارد بلکه ادعا و غرور و آنچه که خود انسان بر خود می‌‌تند و برای خود می‌‌سازد هم نقشی ندارد. آن را هم در سوره‌‌ی بقره به این صورت بیان فرمود: «وَقَالُواْ لَن تَمَسَّنَا النَّارُ إِلاَّ أَیَّاماً مَّعْدُودَةً» (9) عده‌ای گفتند ممکن است ما چند روز معذب بشویم و اگر برنامه‌های خاصی انجام بگیرد از آن خطرها هم محفوظ خواهیم ماند، که این شرحش با بحث این جلسه‌‌ی ما ارتباطی ندارد.

قرآن در جواب این عده می‌‌فرماید: «قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِندَ اللّهِ عَهْدًا» (9) آیا پیمان و میثاقی از خدا دریافت کردید که خدا خلف وعده نکند؟ «فَلَن یُخْلِفَ اللّهُ عَهْدَهُ» (9) یا حرفی را که نمی‌‌دانید می‌‌گویید، جاهلانه ادعا دارید، «أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللّهِ مَا لاَ تَعْلَمُونَ» (9) آیا حرفی را که سند ندارد و حجتی بر آن حرف ندارید به خدا نسبت می‌‌دهید؟

آنگاه می‌‌فرماید؛ معیار، ادعای شما نیست، معیار اینست: «بَلَى مَن کَسَبَ سَیِّئَةً» (10) اگر کسی دسترنجش گناه بود یعنی گناه کسب کرد که زشت است و اگر به جزایش برسد خوشایند نیست «وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِیئَتُهُ» (10) این خطیئات و تبهکاری‌های او، به او احاطه پیدا کرد که راه توبه و خروج بسته باشد «فَأُوْلَئِکَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِیهَا خَالِدُونَ» (10) اینها اهل آتشند و مخلد در آتشند.

یک وقت انسان گناه می‌‌کند اما راه توبه را باز نگه می‌دارد و راه برای درمانش باز است. یک وقت آنچنان غرق در گناه و خطیئات می‌‌شود که تمام جهات او را، گناه پر کرده است، این شخص راه ندارد. آنچنان خود را غرق کرده است که راهی برای نجاتش نگذاشته است. با دست خودش راه خودش را بسته است. چنین انسانی که از چند طرف تبهکاری‌ها، به او احاطه کرده است اهل نجات نیست. «أُوْلَئِکَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِیهَا خَالِدُونَ».

«وَالَّذِینَ آمَنُواْ» (11) آنها که ایمان دارند و معتقد به خدا و روز جزایند «وَعَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ أُولَئِکَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِیهَا خَالِدُونَ» (11) اعتقاد به مبدأ و معاد کافی نیست. تنها حسن فاعلی کافی نیست. بلکه حسن فعلی هم لازم است. یعنی هم جان باید معتقد باشد و هم جسم باید پرتلاش باشد. اگر کسی معتقد باشد بدون اثر، اهل سعادت نیست. کسی هم بی اعتقاد کار کند اهل سعادت نیست. چون دو چیز باید کنار هم باشد تا انسان به سعادت برسد.

در پایان سوره‌‌ی کهف حسن فاعلی را ضمیمه‌‌ی حسن فعلی کرده، فرمود: «فَمَن کَانَ یَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ» کسی که امید ملاقات الله را دارد و امیدوار است که رحمت بیکران الله را ملاقات کند دو رکن لازم دارد؛ اول: «فَمَن کَانَ یَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْیَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا» (12) یعنی کار صالح. دوم: «وَلَا یُشْرِکْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا» در این کار جان او هم موحد خالص باشد. نه ریا کند، یعنی کاری کند که به دیگران نشان دهد. نه مرتکب سمعه شود، یعنی کاری کند که به دیگران بشنواند. نه با دیدن دیگران لذت ببرد، و نه با شنیدن دیگران خوشحال گردد.

اگر جان انسانی موحد و عمل او صالح بود به لقاء‌الله می‌‌رسد. هرکه می‌‌خواهد باشد. هر نامی که می‌خواهد داشته باشد. پس طبق اصل اول کار به نام و نشان نیست بلکه کار به این سه اصل است: اعتقاد به خدا، اعتقاد به قیامت، انجام دادن کار مطابق دستور الهی.

باز در سوره‌‌ی مبارکه بقره این مطلب را به این عنوان که کار به آرزو تمام نمی‌‌شود بیان کرده، فرمود: «قُلْ هَاتُواْ بُرْهَانَکُمْ إِن کُنتُمْ صَادِقِینَ» دین در مدار برهان و دلیل دور می‌‌زند نه به آرزو. آرزو را خیال خام می‌‌بافد ولی آن که راه‌گشا و راهنماست برهان است و دین با برهان کار دارد، به آرزو ارج نمی‌‌نهد.

برهان می‌‌گوید اگر خواستی امیدوار باشی نه آرزومند، باید جانت پاک و عملت صالح باشد. «مَن کَانَ یَرْجُو» رجاء و امیدواری رواست، اما امنیه، تمنی، آرزوهای باطل ناروا، فرمود؛ اگر خواستی امید حق در جانت روشن بشود بکوش، معتقد باش و کارت صالح باشد، وگرنه آرزوی خام در سر می‌‌پرورانی.

«لَّیْسَ بِأَمَانِیِّکُمْ وَلا أَمَانِیِّ أَهْلِ الْکِتَابِ» (13) کار با امنیه و آرزو پیش نمی‌‌رود. خواه شما، خواه دیگران «مَن یَعْمَلْ سُوءًا یُجْزَ بِهِ» (13) هرکه خلاف کرد کیفر می‌‌بیند. مسئله با آرزو حل نمی‌‌شود. در سوره‌‌ی بقره فرمود: «وَأَقِیمُواْ الصَّلاَةَ وَآتُواْ الزَّکَاةَ» (14) نماز بخوانید، رابطه‌‌ی خود را با خدا محکم کنید. زکات بدهید چه واجب، چه مستحب، چه زکات مادی چه زکات معنوی، تا پیوندتان را با بندگان خدا در ارتباط با دستور خدا مستحکم کنید.

آنچه خدا به شما روزی داد اعطا کنید، یعنی روزیهای معنوی یا مادی، علم به شما داد به دیگران بدهید، مال داد به دیگران بدهید، بکوشید که این هشیاری در شما پیدا بشود که اگر این روزی الهی را در راه خدا مصرف کردید شکوفاتر می‌‌شود و هرگز کم نخواهد شد.

مؤمن به ملکوت عالم راه دارد، خزائن آسمانها و زمین را می‌‌بیند که چهره‌اش به سمت اراده‌‌ی خدا گشوده است «َلِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (15) خدایی که نعمت‌های ظاهری و باطنی را به عنوان امانت به شما داد «َأَسْبَغَ عَلَیْکُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً » (16) فرمود؛ برای اینکه نعمت او بیشتر به شما برسد به بندگان خدا بدهید.

در بسیاری از سور قرآن که در مکه نازل شد مسئله‌ی زکات مطرح است و حال آنکه دستور وجوبی زکات در مدینه آمده اما اصل زکات و تزکیه، چه تزکیه‌‌ی نفس و چه تزکیه‌‌ی مال در مکه نازل شده.

آنگاه بعد از این دو دستور فرمود: «مَا تُقَدِّمُواْ لأَنفُسِکُم مِّنْ خَیْرٍ تَجِدُوهُ عِندَ اللّهِ» (14) هر کار خیری که می‌‌کنید برای خودتان است. هر انسانی که عمل صالحی انجام می‌‌دهد خودش سود می‌‌برد و بس. نه خدا از عمل خیر ما نفع می‌‌برد، نه دیگران بالاصالة طرفی می‌‌بندند.

عمل خیری که انسان انجام می‌‌دهد مثل آنست که در باغ منزلش درختی غرس کند که رهگذر فقط از سایه‌اش نفع می‌‌برد. اگر انسان به دیگری خیری رساند این خیر، مال جان خودش است. سایه‌‌ی این کار خیر به دیگری می‌‌رسد. عمل ممکن نیست از عامل جدا بشود. در سوره‌‌ی اسراء که بحثش گذشت فرمود: «إِنْ أَحْسَنتُمْ أَحْسَنتُمْ لِأَنفُسِکُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا» (17) این «لام» لام اختصاص است. به تعبیر استاد علامه‌‌ی طباطبائی رضوان‌الله علیه در تفسیر قیم‌المیزان، فرمود؛ عمل مخصوص عامل است و کار مخصوص صاحب کار است که خود کارگر باشد.

هر کاری که ما کردیم، هر خاطره‌ای که در سر پروراندیم، هر امیدی که در دل پرورش دادیم، هر سخنی را که بر لب راندیم، هر جمله‌ای را که با قلم نوشتیم، هرجایی را که با پا پیمودیم، هر چیزی را که با دست امضاء کردیم، هر سخنی که از زبان برآمد، یا هر غذائی که به دهان فرو رفت همه و همه کار ماست و با ما ارتباط دارد. اگر زشت است مخصوص ماست و اگر زیباست باز مخصوص ماست.

این «لام» لام انتفاع نیست تا درباره‌‌ی معصیت بفرماید «فعلیها» یا به عنوان مشاکله گفته شود «فلها» یعنی چون در جمله‌‌ی اول لام بود در جمله‌‌ی دوم هم لام است، بلکه «لام» بمعنی اختصاص است.

در دعای صحیفه سجادیه، درباره‌‌ی اینکه عمل مخصوص عامل است امام سجاد (سلام الله علیه) که مظهر دعا و مفسر «ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ» است، چنین می‌‌فرماید؛ هنگام مرگ که فرا می‌‌رسد «تجلی ملک الموت لقبضها من حجب الغیوب» فرشته‌‌ی مرگ از پشت پرده‌های عالم غیب برای محتضر تجلی می‌‌کند تا جانش را قبض کند. آنگاه «و صارت الاعمال قلائد فی أعناقهم» در قیامت عمل هر انسانی زنجیر و غلی است بر گردنش که انسان را رها نمی‌‌کند.

هرگز چنین نیست که عمل، انسان را رها کند، لذا فرمود هر عمل خیری که انجام می‌‌دهید مال خود شماست «مَا تُقَدِّمُواْ لأَنفُسِکُم مِّنْ خَیْرٍ تَجِدُوهُ عِندَ اللّهِ» هر کار خیری را عیناً در پیشگاه الله می‌‌یابید. هم نشانه‌‌ی حفظ عمل است و هم نشانه‌‌ی ارتباط عمل با عامل. هم نشانه‌‌ی تجسم عمل است و هم نشانه‌‌ی پاداش عمل.

آنگاه بعد از مطلب فوق ادعای مدعیان را نقل و آرزوی آرزومندان را هم ذکر کرد، سپس فرمود؛ کار به آرزو و ادعا نیست، بلکه به برهان است «وَقَالُواْ لَن یَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلاَّ مَن کَانَ هُوداً» (18) یهودی‌ها می‌‌گفتند؛ جز یهود کسی اهل بهشت نیست. مسیحی‌ها می‌‌گفتند؛ جز نصاری کسی اهل بهشت نیست «وَقَالُواْ لَن یَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلاَّ مَن کَانَ هُوداً أَوْ نَصَارَى» (18).

اما قرآن روی این ادعاها خط بطلان می‌‌کشد و می‌‌فرماید؛ این آرزوها و تمناهای پوچی است «تِلْکَ أَمَانِیُّهُمْ» (18) این امنیه‌ها و تمناها و آرزوهای کاذب آنها است، سعادت که در محور آرزوی کاذب نمی‌‌گردد. «قُلْ هَاتُواْ بُرْهَانَکُمْ إِن کُنتُمْ صَادِقِینَ» (18) اگر برهان و دلیل دارید ارائه بدهید. برهان اقامه کنید و ارائه بدهید که اهل سعادت همین‌هایند و بس.

صادق کسی است که حرفش مبرهن باشد. سخن بی‌برهان، دروغ است. خیال بدون دلیل، آرزوی کاذب است. منطق قرآن اینست که اگر دلیل دارید ارائه بدهید. دینی که بر اساس حق پی‌ریزی شده است مردم را به برهان هدایت می‌‌کند. «قُلْ هَاتُواْ بُرْهَانَکُمْ» دلیلتان را بیاورید «إِن کُنتُمْ صَادِقِینَ».

نه به انسان اجازه می‌‌دهد که بی دلیل سخن بگوید نه به انسان اجازه می‌‌دهد که حرف بی‌دلیل را بپذیرد. چون خاصیت منطق برهانی این است. از ویژگی‌های قرآن کریم این است که نه به انسان اجازه می‌‌دهد دهان به حرف غیرمبرهن باز کند و نه اجازه می‌‌دهد به حرف غیرمبرهن گوش فرادهد.

بیانی از امام جواد (علیه السلام) رسیده است که می‌‌فرماید: «من أصغی الی ناطق فقد عبده» فرمود؛ هر کسی به سخن گوینده‌ای گوش فراداد و شنید او را عبادت کرد «فان کان الناطق عن الله فقد عبدالله» (19) اگر گوینده از خدا سخن بگوید و شنونده هم به کلام خدا گوش دهد، خدا را عبادت کرده است و اگر گوینده از شیطان سخن بگوید، و وسوسه‌های شیطانی را القا کند، شنونده هم شیطان را عبادت کرده است و عبادت شیطان، در قرآن اکیداً نهی شده است «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَیْکُمْ یَا بَنِی آدَمَ أَن لَّا تَعْبُدُوا الشَّیْطَانَ» (20) بنابراین ما موظفیم که نه سخن بی‌دلیل بگوییم و نه سخن بی‌دلیل را بپذیریم.

این جمله را باید به خاطر سپرد که قرآن شعارش اینست «قُلْ هَاتُواْ بُرْهَانَکُمْ إِن کُنتُمْ صَادِقِینَ» به این مدعیان بگویید اگر راست می‌‌گویید برهانتان را بیاورید. آنگاه وحی و کلام الهی، راه نجات را چنین بیان می‌‌کند که آن ادعاها و تمنی‌ها و هوس‌بازی‌ها معیار سعادت نیست «بَلَى مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِندَ رَبِّهِ وَلاَ خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلاَ هُمْ یَحْزَنُونَ» (21).

اولین آیه‌‌ی مورد بحث را در این آیه با تعبیری دیگر می‌‌بینیم. فرمود؛ کسی که جانش و چهره‌‌ی هستی‌اش مسلمان باشد «أسلم» یعنی؛ گردن بنهد، منقاد باشد، مسلمان باشد، «وجهه» وجه او چیزی است که با او گرایش پیدا می‌‌کند. انسان با جانش متوجه جایی می‌‌شود. قلبش و جانش به هر سمت توجه کند، چشم و گوش او به همان سمت متوجه خواهند شد. اعضاء و جوارح تابع رهبری جانند، منتظرند ببینند جان به کدام سمت مایل است. «لله» یعنی چهره‌‌ی جانش را به سمت الله متوجه کند، چون الله هم مبدأ است، هم معاد «إِنَّا لِلّهِ وَإِنَّا إِلَیْهِ رَاجِعونَ» (22) هم به خدا معتقد است، هم به قیامت. و خلاصه، اعتقاد را که حسن فعلی است دارا باشد «وَهُوَ مُحْسِنٌ» و در مقام عمل نیز دارای عمل صالح باشد، اجر او نزد خداست.

اگر کسی اعتقادش به خدا و قیامت کامل بود، و عمل صالح انجام داد، اهل نجات است. در اینجا ایمان به خدا و قیامت را به این صورت تعبیر کرده که چهره‌‌ی هستی‌اش در برابر الله، مسلم و منقاد و مطیع باشد. و احسانی که در این آیه است به عمل صالحی که در آن آیات بود تطبیق و تفسیر می‌شود.

«محسن» کسی است که دارای احسان باشد یعنی کسی که دارای عمل صالح است. و قرآن عملی را صالح می‌‌داند که مطابق با وحی پیغمبر و حجت عصر باشد «فَلَهُ أَجْرُهُ عِندَ رَبِّهِ وَلاَ خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلاَ هُمْ یَحْزَنُونَ» همانطور که در آن آیه فرمود: «فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ وَلاَ خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلاَ هُمْ یَحْزَنُونَ» (6) در این آیه هم فرمود؛ اجرش پیش خداست و هراس و حزنی هم برای او نیست و نخواهد بود.

چقدر انسان باید رشد کند تا عنداللهی بشود و آنجا اجرش را دریافت کند و اگر اجر پیش خدا بود زوال‌پذیر نیست و جاودانه می‌‌شود چون «مَا عِندَکُمْ یَنفَدُ وَمَا عِندَ اللّهِ بَاقٍ» (23) اگر اجر انسان معتقد و انجام‌دهنده عمل صالح، در پیشگاه خدا و نزد الله بود از هر تحول و زوال و نابودی و فنا مصون است.

در آیات بخش دوم فرمود؛ کار به آرزو و ادعا نیست. در آیات قسمت اول هم فرمود؛ کار به نامگذاری نیست. نامگذرای و ادعا و آرزو، هیچ نقشی ندارند. بلکه کار بر اساس اعتقاد به خدا و قیامت و عمل صالح است. اگر دیگران غیر از این گفتند یا به نامگذاری دلخوش کردند یا به ادعا دلباختند یا به آرزو سرگرم شدند، اینها هیچکدام برهانی ندارد «قُلْ هَاتُواْ بُرْهَانَکُمْ».

وقتی انسان این مرحله را پشت سر گذاشت، یعنی جانی معتقد پیدا کرد و اعضا و جوارحی مطیع داشت، از چنان نعمتی برخوردار است که به هیچ وجه قابل ارزیابی نیست و هرگز هیچ رویدادی او را نه می‌‌ترساند و نه غمگینش می‌‌کند «أَلاَ بِذِکْرِ اللّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (24) یاد خدا زمینه‌‌ی طمأنینه و آرامش دل است.

این نعمت نه در باغ باغداران، نه در ثروت بانکداران، نه در زور زورمداران و نه در ثروت زراندوزان است. بلکه فرمود «أَلاَ بِذِکْرِ اللّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» یعنی، به این فکر نباشید که عده‌ای از مال دنیا برخوردارند. اگر بیشترین ثروت را هم داشته باشند و پرقدرت‌ترین مردم روزگار باشند، همیشه در فشار و زحمت‌اند، و هرگز از شرح صدر برخوردار نیستند و هرگز از جان وسیع بهره‌ای ندارند، و در تنگنای طمع و در محدوده‌‌ی آز بسر می‌برند.

هم در دنیا که هستند در فشارند، و هم هنگام مردن که لحظه‌‌ی ورود به جهان قبر و برزخ است. در جهنم هم جای آنها وسیع نیست.

قرآن سه مرحله را برای دنیازده‌‌ی فریب‌خورده می‌‌شمارد که قابل تردید نیست. اول؛ در دنیا که هست در فشار است هرچند باغهای وسیع داشته باشد. اگر در بهترین نعمت و در کنار عالیترین قدرت هم بسر ببرد باز در فشار است. هرگز در وسعت و در گشایش نیست و هرلحظه در زحمت است. دوم؛ وقتی که دنیا را رها کرد با همین فشار وارد برزخ می‌شود و در آنجا هم با فشار روبرو می‌‌شود که به نام فشار قبر معروف است. سوم؛ از برزخ می‌‌گذرد و به جهنم می‌‌رود، در جهنم هم جای او تنگ است «مَکَانًا ضَیِّقًا مُقَرَّنِینَ» (25).

هرگز انسان دنیازده در هیچ مرحله‌ای از مراحل سه گانه عالم، راحت نیست. مؤمن در هر سه مرحله در وسعت است، گرچه در امور دنیایی ضعیف یا مستضعف باشد. درباره‌‌ی کسی هم که حسن فاعلی دارد و هم حسن فعلی، یعنی هم اعتقاد به خدا و قیامت دارد و هم کار مثبت می‌‌کند فرمود: «أَلاَ بِذِکْرِ اللّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» دل به یاد حق می‌‌آرمد و بس. هیچ چیز نمی‌‌تواند دل را آرام کند، نه ثروت و نه قدرت، چون آنها با دل سازگار نیستند. از این مرحله که می‌‌گذرد در فشار است برای اینکه انسان بسته‌ای است که دارد سفر می‌‌کند.

درباره‌‌ی دنیازده‌ها در سوره‌‌ی طه فرمود: «وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِکْرِی فَإِنَّ لَهُ مَعِیشَةً ضَنکًا» (26) کسی که از یاد حق و از نام حق اعراض کرد، زندگی تنگ دارد، گرچه در ثروت غوطه‌ور است اما به این فکر است که چگونه این ثروت‌ها را حفظ کند و برای افزایشش چه راهی پیدا کند. همیشه بین سرگردانی و گرفتاری است. ممکن نیست که یک انسان سرمایه‌دار غیرمعتقد به خدا، در آسایش باشد. یقیناً انسان متمکن بی‌عقیده، در آرامش نیست «وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللّهِ قِیلاً» (27) و محال است احدی راستگوتر از خدا باشد، و سخنی به اندازه‌‌ی قرآن صادق باشد.

قرآن می‌‌فرماید؛ هرکس از یاد خدا و از نام خدا و از اعتقاد به خدا اعراض کرد، زندگی او با فشار همراه است. هم فشار اینکه چگونه آنچه را که دارد حفظ کند و هم فشار اینکه آنچه را که ندارد چگونه تهیه کند و بر آنها اضافه کند «وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِکْرِی فَإِنَّ لَهُ مَعِیشَةً ضَنکًا». «ضنک» یعنی تنگ، بسته. و در قیامت هم که نابینا محشور می‌‌شود.

در همین سوره می‌‌فرماید: «فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَایَ فَلَا یَضِلُّ وَلَا یَشْقَى» (28) کسی که پیرو هدایت الله است نه در گمراهی است و نه در زحمت، نه از شقاوت رنج می‌‌برد چون شقی نیست، نه در تعب و رنج است چون آرام است «أَلاَ بِذِکْرِ اللّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» و اما انسانی که در نعمت غوطه‌ور است و به خدا معتقد نیست به مراتب در اضطراب است. این شخص هنگام دسترسی به نعمت سپاس و شکر که را می‌‌گزارد؟ و اگر مصیبتی بر او وارد شد به چه تسلی می‌‌کند؟ و اگر نیازی دارد به چه کسی پناهنده می‌‌شود؟

اگر مؤمن باشد هرگاه نعمتی به او رسید می‌‌گوید: «الْحَمْدُ للّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ» و هرگاه مصیبتی به او رسیده می‌‌گوید: «إِنَّا لِلّهِ وَإِنَّا إِلَیْهِ رَاجِعونَ»، و هر حاجتی که دارد می‌‌گوید؛ به خداوندی که «فَإِنِّی قَرِیبٌ أُجِیبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ» (29) رجوع می‌‌کند. هنگام نیاز تکیه‌گاهش خداست، هنگام اندوه و مصیبت هم تسلی‌اش به خداست، هنگام دریافت نعمت، حمدش برای خداست.

چون در تمام حالات خود را به یک سنگر مرتبط می‌داند و هیچ سنگری هم بالاتر از توکل به خدا نیست «لَن تَجِدَ مِن دُونِهِ مُلْتَحَدًا» (30) اما کافر و منافق هر چه در زر و زور غرق باشند هیچ طرفی نمی‌بندد. آنها برای حفظ موجودیت خود به چه کسی تکیه کنند؟ اگر از دست آنها رفت چه کنند؟ خلاصه آنکه هرگز ممکن نیست انسانی که جانش معتقد نیست در آسایش باشد.

قرآن کریم این نکته را بیان فرمود که: «ذَلِکَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِینَ آمَنُوا وَأَنَّ الْکَافِرِینَ لَا مَوْلَى لَهُمْ» (31) الله ولی مؤمنین است، مؤمنین در پرتو ولایت الله اداره می‌‌شوند. ولی کافر مولی و کسی که او را تحت ولایت بگیرد و از او حمایت کند ندارد.

امیدواریم به برکت قرآن کریم و ائمه اطهار (علیهم السلام) دلهای همه‌‌ی ما به معارف قرآن کریم آشنا بشود. ایمان به خدا، ایمان به قیامت و عمل صالح نصیب ما بشود. خدای متعال رزمنده‌های جبهه‌‌ی داخلی و خارجی را به نصرت الهیش تأیید کند، و ثواب این گفتن و شنیدن‌ها را هم به عنوان بهترین هدیه، نثار ارواح شهدای انقلاب شکوهمند اسلامی بفرماید.

غفرالله لنا و لکم و السلام علیکم و رحمة‌الله و برکاته

پی‌نوشت‌ها:

1- سوره‌‌ی بقره، آیه‌‌ی 17.

2- سوره‌‌ی مائده، آیه‌‌ی 64.

3- سوره‌‌ی همزه، آیات 6 و 7.

4- سوره‌‌ی جن، آیه‌‌ی 15.

5- سوره‌‌ی آل عمران، آیات 10 و 11.

6- سوره‌‌ی بقره، آیه‌‌ی 62.

7- سوره‌‌ی آل عمران، آیه‌‌ی 19.

8- سوره‌‌ی مائده، آیه‌‌ی 69.

9- سوره‌‌ی بقره، آیه‌‌ی 80.

10- سوره‌‌ی بقره، آیه‌‌ی 81.

11- سوره‌‌ی بقره، آیه‌‌ی 82.

12- سوره‌‌ی کهف، آیه‌‌ی 110.

13- سوره‌‌ی نساء، آیه‌‌ی 123.

14- سوره‌‌ی بقره، آیه‌‌ی 110.

15- سوره‌‌ی منافقون، آیه‌‌ی 7.

16- سوره‌‌ی لقمان، آیه‌‌ی 20.

17- سوره‌‌ی اسراء، آیه‌‌ی 7.

18- سوره‌‌ی بقره، آیه‌‌ی 111.

19- تحف العقول، کلمات قصار امام جواد (علیه السلام).

20- سوره‌‌ی یس، آیه‌‌ی 60.

21- سوره‌‌ی بقره، آیه‌‌ی 112.

22- سوره‌‌ی بقره، آیه‌‌ی 156.

23- سوره‌‌ی نحل، آیه‌‌ی 96.

24- سوره‌‌ی رعد، آیه‌‌ی 28.

25- سوره‌‌ی فرقان، آیه‌‌ی 13.

26- سوره‌‌ی طه، آیه‌‌ی 124.

27- سوره‌‌ی نساء، آیه‌‌ی 122.

28- سوره‌‌ی طه، آیه‌‌ی 123.

29- سوره‌‌ی بقره، آیه‌‌ی 186.

30- سوره‌‌ی کهف، آیه‌‌ی 27.

31- سوره‌‌ی محمد (صلی الله علیه وآله و سلم)، آیه‌‌ی 11.